

تنبیه و خشونت و سیله تربیت نیست!

بیچاره لوری!

ز ناشوئی مجدد

در بیمارستان

آئینه عبرت

* * *

بیچاره لوری!

... در حالیکه افسارش کرده بودند و عوعو گنان و زوزه گشان ، از هوا پیمایاده میشد ، باطرافیان حمله میکرد و آنها را گاز میگرفت ، آیاراستی اوسک بود ؟
مسافران و کسانیکه باستقبال آمده بودند ، محو تماشای اوشده و از کارها و حرکات او در شگفت مانده بودند ، چیز جالبی بود ! نظیر این منظره راهرگز ندیده بودند و یا خیلی کم دیده بودند ، عده ای هم از شدت تأثر ، قطرات بلورین اشک ، از چشمانشان ، سرازیر بود .
بیچاره «لوری» ، دختر بیجه نساله ای بود که از مدتها پیش فراموش کرده بود که مثل همه کودکان ، میتواند درشد کند ، درس بخواند ، بازی کند ، تفریح کند و از زندگی لذت ببرد .

او مثل سگها زوزه میکشید و مردم را گاز میگرفت زیرا شخصیت خود را گم کرده و در آستانه ازدست دادن آخرین حس انسان بودن ، قرار گرفته بود ! پزشکان بمارش گفته بودند : «او خود را یک سگ فرض میکند و دچار بیماری «تعدد شخصیت» شده است و اگر درمان نشود ، برای همیشه باید روانه تیمارستان گردد» .

مادر بیچاره اش افسار او را بدست گرفته ، از بالای جمعیت عبور میداد ، اوشنیده بود که در فلوریدا بیمارستان دکتر مونتا باری تنها بیمارستان مجهزی است که میتواند بیمارانی نظیر لوری را بستری و درمان کند .

هنگامیکه باز حمت بسیار ، خود را به بیمارستان مزبور رساند ، ماجرای اسفانگیز زندگی طفل بیگناه و معصوم خود را اینطور شرح داد :

پدر لوری مردی بداخلاق، عصبانی و کم گذشت بود، با مختصر بانه‌ای داد و فریاد راه می‌انداخت گاهی صدای جینهای وحشیانه او تا خانه همسایه هفتم میرسد، در همین موقع، مزاول لوری کوچولو را کتک کاری میکرد، سگ ماهم با مشاهده این صحنه دلخراش از شدت ترس بزیر میز پناه میبرد و آهسته آهسته زوزه میکشید لوری کوچولو هم کم کم از سگ یاد گرفت که هنگام بروز حادثه، بزیر میز پناه برد، من نمیتوانستم این وضع ناگوار را تحمل کنم. تازه «لوری» دوسال داشت، که هیولای شوم طلاق اولی در مورد من و همسرم یگانه وسیله آسایش و نجات از یک زندگی تلخ و بیمزه - من و همسرم را از هم جدا کرد، و برای مدتی مختصر آرامشی در زندگی من و کودک معصوم پدید آمد.

زناشویی مجدد

من نمیتوانستم تنها بمانم، برای رهایی از تنهایی و بیکی، تصمیم گرفتم مجدداً برای زندگی خود شریکی انتخاب کنم از اینرو با مردی پیمان همسری بستم، ولی این یکی هم دست کمی از همسر اولم نداشت، و تندخوتر و عصبانی تر از اولی از کار درآمد، او نیز مثل اولی با مختصر بانه‌ای از کوره در میرفت، و من و لوری و سگش را کتک کاری میکرد، طولی نکشید که دومین فرزند من متولد شد، لوری چشم دیدن نوزاد را نداشت، از او سخت متنفر بود، روزی پس از بازگشت از دبستان مثل سگ به برادر ناتنی خود حمله ور شد و میخواست او را گاز بگیرد، من فکر کردم حسادتش او را وادار کرده است که ادا و اطوار سگان را تقلید کند ولی خیر! جریانات و حوادث بعدی نشان داد که او راستی خود را در قالب یک سگ می بیند و بکلی از انسانها گریزان است، در مدرسه روی دفترش مکرراً می نوشت: «سگها بهتر از آدمها هستند»! یا اینکه «من از آدمها بیزار هستم»! ...

در بیمارستان

دکتر مونتباری بیمارانی که دستخوش «تعدد شخصیت» شده بودند بسیار دیده بود ولی هیچیک با اندازه لوری او را دچار حیرت و شگفت نکرده بود. در بیمارستان دکتر «مونتباری» لوری همچنان حرف نمیزد، با بچه‌ها انس نمیگرفت زوزه میکشید، از انسانها فرار میکرد و شبها تخت خواب خود را راه میگرد و مثل سگها روی روزنامه نزدیک درب اطاق میخوابید!

کوشش دکتر مونتباری این بود که به لوری بفهماند که همه انسانها بدسیرت و کج خلق و مردم آزار نیستند، در میان همین انسانها افرادی خیر اندیش، نوه دوست و مردم نواز پیدامی- شوند که گاهی بخاطر سعادت و آسایش دیگران، از سعادت و آسایش خویش چشم پوشی میکنند

همین انسانها هستند که اکنون برای نجات لوری و بازگردانیدن او بحوزه انسانیت ! سخت در کوشش و تلاش هستند و علیرغم انسانیهای خیره سر و بدسگال و فرومایه ، کارهایی میکنند که جز نفع نوع بشر و ارضای تمایلات انساندوستی خود ، هیچگونه نتیجه‌ای برای آن متصور نیست ! دکتر مونتانا باری برای رسیدن باین منظور شبانه روز تلاش کرد و کوشید تا اینکه در روز جشن مادر ، از لوری خواست تا بمادرش تلفن کند و باو تبریک گوید ، او مدادی بدندان گرفت و شماره تلفن را گرفت و همینکه صدای مادرشرا شنید چند بار عوعو کرد ! ولی چند روز بعد هنگامی که بکودکی پرید ، و او را گاز گرفت و مشاهده کرد که که کودک او را گاز نگرفت باو گفت : **احمق !**

این نخستین کلمه‌ای بود که بر زبان لوری جاری میشد ، دکتر او را بدقتر طلبید و گفت : لوری ! توجه بخوای ، چه نخواهی یک انسان هستی . بر خیز و بمادرت تلفن کن و با او صحبت کن ، لوری ناگهان از جا پرید و بگردن دکتر آویخت و گفت : «**ترا دوست دارم**» و بدین ترتیب توانست جای خود را در میان انسانها باز کند و سگها را بر انسانهای واقعی ترجیح ندهد .

آئینه عبرت

بامختصر توجهی روشن میشود که در جامعه ما اطفالی که چون لوری گرفتار تنبیه و خشونت غیر عاقلانه پدران و مادران و احیاناً متصدیان آموزش و پرورش میباشد ، متأسفانه کم نیستند ، ما پیش از اینکه مسئله تنبیه و خشونت را از نقطه نظر روانشناسان و علمای آموزش و پرورش مورد بحث قرار دهیم ، برای نشان دادن مضرات غیر قابل تحمل و جبران تنبیه و خشونت سرگذشت لوری را برای پدران و مادران و مربیانی که نسبت بسعادت و خوشبختی کسانیکه تحت تربیتند علاقه مند هستند ، آئینه عبرت قرار دادیم ، تا بخوانند و عبرت گیرند و تحت تأثیر عاطفه خشم و غضب ، کور کورانه تنبیه و خشونت را بعنوان حربه انتقام یا تنها راه تعلیم و تربیت و راهنمایی افرادی که تحت تربیتند بکار نبرند و توجه کنند که تنبیه و خشونت ، پیش از آنکه وسیله تکامل و هدایت باشد ، عامل شکست و انحطاط و بدبختی آنان بوده و آنها را دچار و اماندگی و حالاتی میسازد که لوری بیچاره مدتی با آن دست بگریبان بود .

در کتاب روانشناسی رشد و پرورش کودک مینویسد : «**تنبیه بدنی و تعیین جریمه و تکالیف شاق ؛ ریشه درد را خشک نمیکند بلکه علائم درد را موقماً تسکین میدهد ؛ گاه نیز این معامله با کودک ، عقده معلم را تسکین میبخشد و در همه موارد علت ناسازگاری را او خیمتر میسازد .**»

دردنای امروز ، بهترین روش در آموزش و پرورش ، روش آزادی است ، روشهایی که هدف آنها تربیت طفل از راه اعمال نفوذ است ، بکلی غلط شناخته شده و در مالک متمدن متروک شده است ، در کتاب روانشناسی کودک مینویسد : « در اواخر قرن ۱۷ «جان لاک» در ۱۶۹۳ روشهای تأدیبی را برخلاف روشهای طبیعی که در آموزش و پرورش متداول بود پیشنهاد کرد ، «لاک» میگفت : بنمایات طبیعی کودک ، نباید توجه داشت بلکه برای سعادت آینده او باید عادات لازم را با فشار و سرسختی در او ایجاد نمود ، چنین روشی هنوز در بسیاری از جامعه‌ها منجمله ایران متداول است و تقریباً نیم قرن بعد ، ژان ژاک روسو فرانسوی در کتاب امیل خود که در ۱۷۶۲ انتشار یافت ، برعکس لاک روش آزادی را در تعلیم و تربیت کودک اظهار داشت و گفت : نباید هیچ نوع نفوذی در مورد تربیت طفل اعمال شود ، پس از روسو «پستالیزی» از اهالی سویس و «هربارت» و «فربل» از اهالی آلمان ، روشهایی پیشنهاد کردند »

روسو در صفحه ۴۲۳ همین کتاب می نویسد : و اگر تمبیه بخصوص تنبیهات سخت را بمنزله محرک بخواهند بکار برند مضرات دیگر از قبیل ترس و درهم شکستن شخصیت که با مال منجر بحالات عصبی و ناراحتیهای عاطفی خواهد شد ، نیز در بردارد .

با اینکه مسئله آموزش و پرورش بطور کامل مورد توجه اولیای بزرگ اسلام است ، مع الوصف از تمبیه و خشونت ، نهی فرموده و مهر و محبت نسبت بمر بیان را سفارش کرده اند .

شخصی نزد امام هفتم «موسی بن جعفر» (ع) راجع بکودک خود شکایت کرد ، حضرت فرمود : «او را مزن ، از او قهر کن ولی طول مده و زود آشتی کن (۱) پیامبر عالیقدر اسلام فرمود : «فرزندان خود را گرامی دارید و آداب خود را نیکو کنید تا آمرزیده شوید» (۲) امام صادق (ع) فرمود : «مرد بر اثر شدت محبت ، نسبت بفرزند خود مورد رحمت واقع میشود» (۳)

دنباله این بحث را در مقاله دیگر مطالعه فرمائید.

(۱) قال بعضهم شكوت الی ابی الحسن موسی (ع) ابنا لی فقال لاتضربه واهجره وولاتظلم-

بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۱۱۴ .

(۲) اکرموا اولادکم و احسنوا آدابکم یغفر لکم (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۱۱۴)

(۳) لیرحم الرجل لشدة حبه لولده (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۱۱۳)